

اینجا چه خبر است؟

ری‌اروشن

می‌خواهم احساس تو را در این باره بدانم... (در این داستان طنز با نثری که سعی می‌کند راحت و خودمانی باشد، این جمله‌ها ناگهان پ خیلی ادبی نشده‌اند؟)

– من تمام لطیفه‌های مسخره درباره مزاحمت را به او گفتم. (منظور از لطیفه، شوخی نیست؟ من تمام شوخی‌های مسخره‌مان را درباره مزاحمت به او گفته بودم یا برایش تعریف کرده بودم.) و اشتباه:

– به‌خاطر این است که دیگر آن دُم‌اسبی مسخره را ندارم. – شروع کرد به تکان دادن دُم‌اسبی‌هایم، یکی را بالا می‌برد، یکی را پایین می‌آورد. / با یکی از دُم‌اسبی‌هایم دماغم را قلقلک داد. دُم‌اسبی مویی است که از پشت بسته می‌شود، مثل دُم اسب. اما آن چه این‌جا از آن صحبت می‌شود ظاهراً دُم‌موشی است؛ یعنی موهایی که از دو طرف بسته می‌شود. از این گذشته، بالاخره آمبر دُم‌اسبی (دُم‌موشی) مسخره را دارد، چنان‌که مادرش با آن بازی می‌کند، یا ندارد، چنان‌که خودش در سطر اول می‌گوید؟ گاهی بازی با کلمه‌ها در زبان اصلی در ترجمه درنیامده:

– چون حالا نه تنها اسمت رنگی است، بلکه صورتت هم رنگی شده و با اسمت جور شده. (ظاهراً بازی‌ای است با نام خانوادگی آمبر، یعنی براون به معنی قهوه‌ای.) و استفاده غیرلازم از ضمیرها:

– فکر کردم شاید دلیل این‌که او این قدر امتیاز می‌آورد این است که مادرم به او توجه می‌کند.

– نمی‌دانم اگر این فقط یک بازی است، چرا او نمی‌گذشت من برنده بشوم.

– پدرم... این روزها خیلی کم می‌بینمش، چون او در شهر پاریس فرانسه زندگی می‌کند.

– تو برای این تلاشش باید او را دوست داشته باشی. – مجبورم به عکس‌های پدرم نگاه کنم تا یادم بیاید او چه شکلی است.

– در هر حال پدرم می‌گوید من توی عکس خیلی زیبا هستم، چون او همیشه همین جمله را می‌گوید.

این نظر لطف توست. – چون ما تصمیم گرفتیم شما را به رستوران ...

– او از من خواسته به تو بگویم که چه قدر تو را دوست دارد و این‌که چه قدر تلاش می‌کند زندگی تو را به هم نریزد.

طرح این پرسش انگیزه اصلی نگارش این سطور است: چرا در شناسنامه این کتاب نام ویراستار آمده؟ و آیا غیر از شکل ظاهری کتاب و مجموعه بودن آن – چنان‌که این روزها پسند بازار نشر است – چیز دیگری مهم نیست؟ مثلاً زبان فارسی، انتقال درست آن به نسل در حال یادگیری و...

«معمولاً از وقتی بچه هم بودم، خیلی به عکس مدرسه اهمیتی نمی‌دادم. و حالا با این‌که کلاس چهارم هستم هم همین‌طور.» «گفت یک گروه بچه دارند به مدرسه می‌آیند. جایی که تو حومه شهر است و قبلاً مزرعه بود را دیده بودی؟»

«چهار ساله‌ها همیشه فکر می‌کنند اجزای بدن بامزه‌اند.» باورکردنی به نظر نمی‌رسد. کتاب ظاهر خوبی دارد و پاکیزه و چشم‌نواز چاپ شده. ناشر بسیار شناخته‌شده است. مترجم نام‌آشناست و ویراستار خودش نویسنده‌ای صاحب‌نام است. پس چه‌گونه کتابی این‌چنین به بازار نشر عرضه می‌شود؟ درباره مجموعه کتاب‌های «آمبر براون» حرف می‌زنیم و نمونه‌هایی که این‌جا می‌آید تنها مثال‌هایی است از یک ترجمه پردستانداز و گاهی نامفهوم که با فارسی درست، روان و شیرین – چیزی که از این ناشر (افق)، مترجم (فرمهر منجری) و ویراستار (مژگان کلهر) انتظار داریم – فاصله زیادی دارد.

مشکل کجاست؟ جمله‌های نامفهوم:

– من، آمبر براون، با جبران بازی‌ام مشکلی نداشتم. – فکر می‌کنم بزرگ‌ترها همه کارهای بزرگانه‌شان را وقتی بچه هستند انجام بدهند... در این صورت وقتی همه چیز دور و بر بچه‌ها یک‌نواخت بود، آن وقت می‌توانند خودشان را تغییر بدهند. – احساس کردم انگار یک نفر یک گلوله توپ دارویی به طرف سینهام انداخته.

– جاستین چیزی توی دستش بود که انگار ترشحات بینی‌اش بیرون می‌آمد. جمله‌های بد:

– این جست‌وجوی آسانی نبود، به‌خصوص وقتی موهایم توی چشمم می‌افتاد. (جست‌وجوی آسانی (یا ساده‌ای) نبود، به‌خصوص وقتی موهایم توی چشمم می‌رفت.)

– دیگر زیاد مطمئن نیستم که بیشتر از این بتوانم او را توی ذهنم به یاد بیاورم.

– در ماه اگوست بود. – مامان، من باید اتاقم را تغییر بدهم و تزئین‌هایش را عوض کنم. (منظور دکوراسیون است؟)

– با دو به طرف‌شان رفتم. (به طرف‌شان دویدم.)

– دنی همان‌طور که تکرار می‌کرد: «ر، ر، ر» بالا و پایین می‌پرید، انگار دست شویی داشت. (انگار باید دست‌شویی می‌رفت، انگار دست‌شویی لازم داشت، یا حتی انگار جیش داشت.)

– هزار تا چیز دیگری که با پنیر درست شده. (منظور غذاست حتماً.)

– دنی روی زمین دراز کشیده بود و با پاهایش لگد می‌زد. (با جای دیگری هم مگر می‌شود لگد زد؟)

– اما بدان این تصمیم تحت تأثیر حرف‌های تو بوده... و